

بحث طلبگی میان تفکیک و تقرب

فلسفه

روش یا اعتقاد؟

سنخیت علت و معلول -که در فلسفه داریم «السنخیه عله الانضمام»- سنخیت را به‌معنای مشابهت می‌گیرند و در باب حضرت حق معتقدند که قاعده سنخیت قاعده درستی نیست و اینجا -از این قاعده- شبیه بودن خالق و مخلوق را استنباط می‌کنند. البته اساتید فلسفه مثل دکتر دبنای و سایرین نقدهایی بر این فرمایش حضرت آقای سیدان دارند.

جالب توجه است که مرحوم میرزامهدی اصفهانی که مکتب تفکیک را پایه نهاد، شاگرد مرحوم آخوند خراسانی(ره) بودند. مرحوم آخوند در دوره‌ای که موفق می‌شوند محضر حاج ملاهادی سبزواری را درک کنند، درحوزه علمیه نجف و بغداد، با فلسفه آشنا می‌شوند. ایشان در اصول هم میرز و متخصص بودند، لذا فلسفه را در ساحت حوزه اصول فقه به کار گرفتند و درواقع از پیشگامان تعامل فلسفه با اصول فقه بوده‌اند. حقیر در کار پژوهشی تز دکتری خود به این مقوله به‌طور مستوفی پرداخته‌ام.

اینکه چه فعل وانفعالات فکری با قبض و بسط فکری در مرحوم آقامیرزاهدی اتفاق می‌افتد که از استاد خودش -که پایبند به فلسفه بوده‌و حتی فلسفه را در ساحت اصول فقه استفاده کرد- عدول می‌کند، جای بسی تأمل دارد. البته منظور این نیست که اصول فقهی فلسفی شود، بلکه به این معنی است که بهره‌گیری از فلسفه می‌تواند در روش اجتهادی و استنباطی فقیه مخصوصا در اجتهاد مبتنی بر فقه جواهری -با درنظر گرفتن دو عنصر زمان و مکان- کمک کننده باشد. اینها ارمغان مکتب مرحوم آخوند است، لذا ما نمی‌توانیم فلسفه را از این ساحت کلا بیرون کنیم.

ریشه این مباحث به مقوله تنافی عقل و وحی برمی‌گردد اما در شرع مقدس مویداتی وجود دارد و در اصول فقه قاعده ملازمه جاری است که وکل ما حکم به الشرع حکم به العقل». البته منظور عقلی است که عاری از شوائب اوهام باشد و عقل سلیم و عقل درست موردنظر است ولی اهالی مکتب تفکیک قائل هستند که بعضی موارد «مقل بسنده» است و برخی «وحی بنیاد»، لذا ثنوتی بین عقل و وحی با بین عقل و نقل قائل می‌شوند و می‌گویند نمی‌خواهیم عقل را وارد حوزه نقل کنیم و فلسفه را -که خرد ورزیدن، فلسفیدن و پرسشگری است و ارتباط تام با عقل دارد- به کناری می‌گذاریم و اینجا تسلیم وحی هستیم.

این نگاه خاص البته افراطی است. در نگاه عمیقی که مرحوم آخوند خراسانی، مرحوم علامه طباطبایی، مرحوم حضرت امام خمینی(ره) و سایر فقها و فلاسفه اسلامی

دارند، این‌طور نیست که ما دید بدبینانه‌ای نسبت به عقل داشته باشیم. در قرآن کریم سفارش‌های بسیاری شده که «افلتقلون» و «اکثرهم لایعقلون» و...، لذا دین اسلام به خردورزی بسیار تأکید دارد و حجیت عقل بر کسی پوشیده نیست.

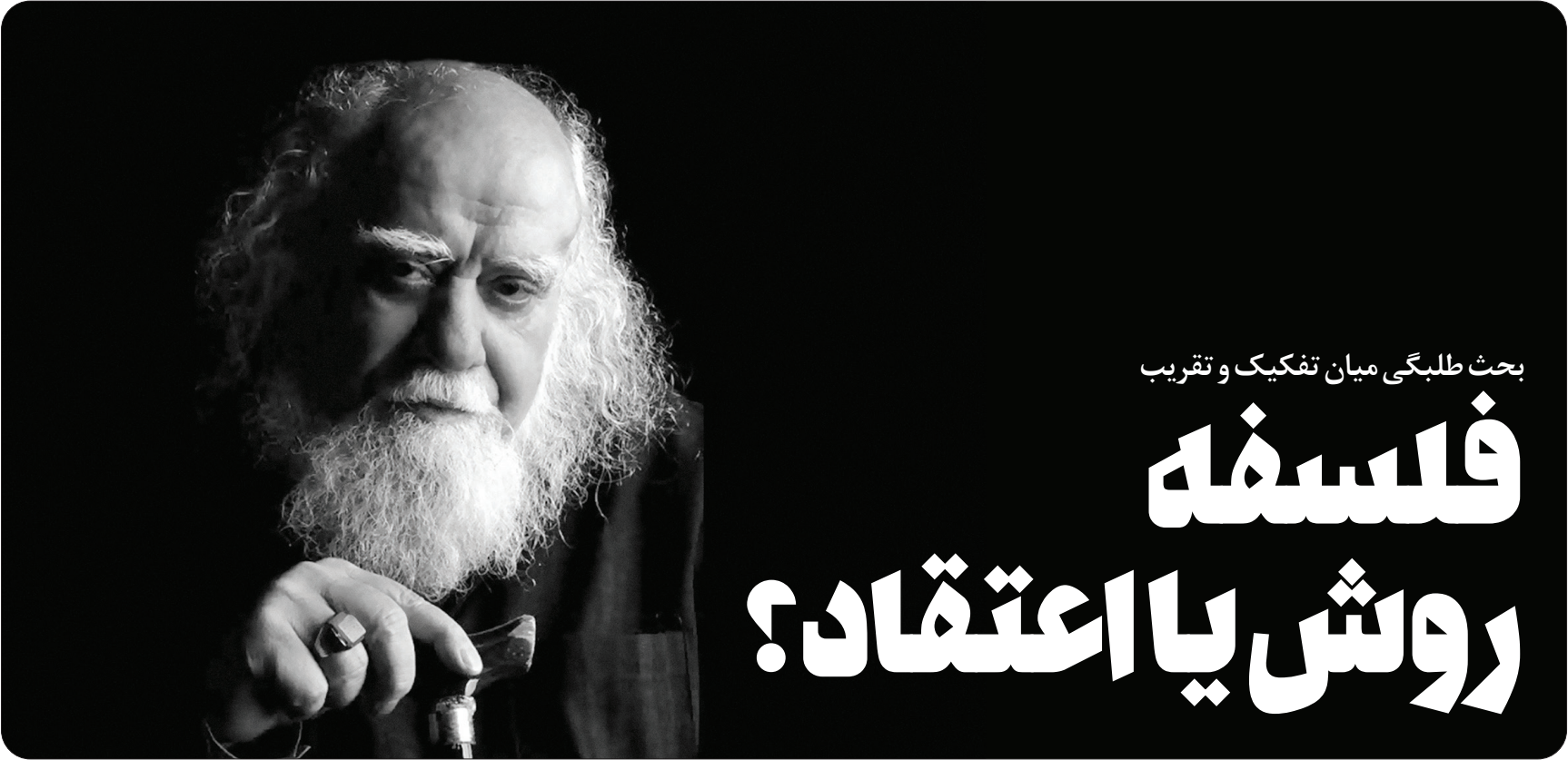
مرز استفاده از عقل کجاست؟ حتی در حقوق موضوعه امروزه و در دکترین‌های حقوقی بحث عرف را داریم، مرز استفاده از عرف، در قوانین کجاست؟ یعنی از عرف هم نمی‌توان منتز ع و جدا بود چه رسد به عقل. اینکه تا کجا حکمی عقلانی است و از کجا با فلسفه مواجهیم، سؤالی اساسی است و مهم است که به‌رسیم آیا روش فلسفی مد نظر ما است یا مقصودمان از فلسفه، نتایج و معتقدات فلسفی بعضی فلاسفه است که البته تکلیف این تفکیک نزد اهالی مکتب تفکیک روشن نیست. به‌علاوه گرچه

اهل تفکیک در بعضی مسائل فلسفی وارد شده‌اند و نقدهایی کرده‌اند ولی چگونگی تفکیک عقل از فلسفه یا سلاک تفکیک آن‌دور را بحث نکرده‌اند. به‌هرحال،

حتی اگر بخواهیم هم نمی‌توانیم عقل را تعطیل کنیم. باید متذکر شد که اهالی این مکتب به تلقی نادقیقی از معارف فلسفی- مثلاًدر بحث سنخیت علت و معلول یا در بحث وحدت وجود- دچار شده‌اند. پیرو این تلقی غوغای مباحثی به‌راه افتاده است مثل اینکه وحدت وجود کفر است، درصورتی که بحثی که ملامدرا در اسفار ترسیم می‌کند یا فلاسفه اسلامی می‌گویند، اصلا به این معنا که اهالی مکتب تفکیک می‌گویند نیست. در بحث وحدت وجود فلاسفه اسلامی قائل به وحدت وجود و موجود یا وحدت موجود درعین کثرت تشکیکی هستند، ملامدرا معتقد است سنخ وجود، واحد اما درجات و مراتب، متعدد است. به این ترتیب شائبه یکی دانستن خالق و مخلوق منتفی است فلذا هیچ عقل‌سنجی و هیچ‌نقل‌سنجی‌ای در اینجا مشاهده نمی‌شود و تنافر و تنافی بین عقل و نقل وجود ندارد.

به قول دکتر اسلامی از اساتید فلسفه و منتقد جریان مکتب تفکیک، ما درحوزه معرفت‌شناسی و اخلاقی مکتب تفکیک است که حرف داریم. همینطور راجع به نتایج مقدر آن نیز بحث‌هایی داریم.

بسیاری از اساتید مکتب فلسفی قم را دنبال می‌کردند و می‌کنند. در مکتب فلسفی قم که من اسم آن را مکتب تقرب می‌نهم، هیچ تفرقه و تنافی بین عقل و نقل وجود ندارد و قرار نیست امتزاج فلسفه، عرفان، کلام، نقل و وحی رخ دهد. فلسفه از آنجا که به‌دقت در اندیشیدن مدد می‌رساند، به‌بهر اندیشیدن کمک می‌کند. به‌تعبیر اساتید، مرحوم ملامدرا در اسفارش بسیار زیبا از احادیث



و آیات قرآن کریم در استنتاجات فلسفی بهره می‌برد، لذا ما هیچ تعارض و تضاد و تراحمی حتی در افکار ملامدرا نمی‌بینیم.

به نظر می‌رسد اهالی مکتب تفکیکی برداشت‌هایی شخصی خودشان را به متونی که درحوزه فلسفه تحریر و تقریر شده، مثلاًدر مباحث حکمت‌متعالیه، وحدت وجود و... نسبت می‌دهند. فی‌المثل در بحث وجود و عدم. در بحث حق و باطل برخی می‌گویند که حق وجود است و باطل عدم. ما می‌بینیم که اهالی مکتب تفکیکی هم این را نفی می‌کنند درصورتی که حق و باطل یک تقابل است. وقتی حق موجود است، باطل معدوم است و آنجا که حق رعایت نمی‌شود، باطل سروکله‌اش پیدا می‌شود. این‌موارد بحث‌های معرفت‌شناسی زیبایی است که اتفاقا هیچ تضادی هم با معارف وحیانی ما ندارد.

مکتب تقرب یا مکتب فلسفی قم درحوزه تفکر شیعی و حتی درحوزه نجف مدافعان پروپا قرصی داشته و دارد. البته احدی از بزرگان مکتب فلسفی قم و اندیشمندان حوزه اندیشه بر این نیستند که فلسفه جزء یکی از ادله اربعه- یعنی قرآن، سنت، عقل و اجماع- است. اگر نزد مجتهدان که در مباحث فقهی و اصولی، کتاب، سنت، عقل و اجماع را ملاک قرار می‌دهند، بخواهیم فلسفه را به این ادله اضافه کنیم و بگوییم یکی از ادله اجتهاد، فلسفه است؛ ایدا مقبول ایشان نخواهد بود. چنین گرایشی افراطی است و طرفداری هم ندارد و ایده نادر و شاذی و همچنین سوءبرداشتی است که بعضا اهالی مکتب تفکیک دارند و نقدی است که بعضی از ایشان بر اکثریت جریان فکری شیعه در این حوزه وارد می‌سازند.

فلسفه از یک حیث روش اندیشیدن است. در محاجه با اهالی مکتب تفکیک عرض می‌شود که اگر ما قائل به مکتب اصولی مرحوم آخوند هم نباشیم و راه‌های دیگر اجتهادی و اصول فقه را درپیش بگیریم، باز از روش ناگزیریم. یک فیلسوف وقتی مسلط بر مبانی اجتهادی باشد، در روش اجتهادی او و برداشت او از قرآن و حدیث مخصوصا در مسائل مستحدثه، روش و فلسفه به مثابه روش اثرگذار است. فلسفه می‌تواند روش اندیشیدن را تدقیق کند و مجتهدان برای پاسخگویی به شبهات و استنباط مسائل مستحدثه و احکام نوپدید با تسلط بر مبانی فلسفی- از قیقهی که صرفا به کتاب و سنت محض معتقد است و در روش بحثی نکرده‌است- موفق‌تر و کارآمدتر خواهند بود. این یک بحث طلبگی است که نتیجه بحث بین این دو حوزه مکتب تفکیک و مکتب فلسفی قم، قطعا تولید علم و کمک به نهضت نرم‌افزاری خواهد بود.

حسین^(ع)، نقطه‌عطف حق جویی

اهل حق نیز جایگاه خود را در مقابل باطل و اهل باطل می‌شناسند. ازاین‌رو است که سیدالشهدا به‌اهل حق یادآور می‌شود که «اما ترون أن الحق لايعمل به وان الباطل لايتناهی عنه» آیا نمی‌بینید که به حق عمل نمی‌شود و از باطل دوری نمی‌گزینند؟ و نیز در پیمان‌نامه کربلایش، هدف از حرکتش را احیای حق و میراندن باطل، اعلان داشته است.

اگر امام حسین(ع) را به‌عنوان وارث آدم تا خاتم خطاب کرده و زیارت می‌کنیم، ازآن‌رو است که همه پیامبران بحق و پرچمدار مبارزه حق بر باطل بودند. هریک از رسولان الهی در عمل پرچم حق را برافراشته‌داشتند و پس از امضای پرچم به خون خود و خون حق طلبان عصر خود، پرچم را به‌دیگر پرچمدار حق دادند. تااینکه پس از قیام حق طلبانه خاتم رسولان در مقابل کفر و شرک و اهل باطل زمان خود، امیرالمومنین و فرزندانش را سرلسلسله حق در مقابل سرکردگان باطل معرفی کرد. بنابراین پس از جمله «السلام علیک یا وارث محمد حبیب‌الله» می‌خوانیم: «السلام علیک یا وارث امیرالمومنین ولی‌الله».

زائر زیارتگر سیدالشهدا با زیارت عاشورا، وارث و دیگر زیارت‌ها، درواقع و در عالم معنا، ضمن بیعت با ایشان و همه حق‌ها و همه حق جویان پیش از ایشان، خود را در گروه حق قرار داده و به آنچه در التزام به حق ضروری است، پایبند است.

زائر دوستدار اهل بیت در این مقام به زبان حال و قال، ابراز می‌دارد که



جهل و انحراف مقدس!

سیدمحمدحسن جواهری

عضو هیات‌علمی پژوهشگاه‌فرهنگ و اندیشه اسلامی

کسی می‌گفت: من تنها برای زیارت امام‌رضا(ع) به مشهد سفر کردم، در مشهد به‌شدت سرما خوردم، به ذهمن آمد خربزه بخورم خوب می‌شوم، خربزه بزرگی خریدم و نیمی از آن را خوردم و خوب شدم! حال آیا می‌توانیم از این واقعه نتیجه بگیریم که بنابراین خربزه برای سرماخوردگی خوب است؟ پاسخ روشن است: حتما خیر! اما چرا؟ امام رثوف به مسافری که میهمان او بوده و از سر غفلت خربزه را داروی خود پنداشته، رحم کرده و شفایش داده، درحقیقت کرامت و معجزه‌ای بوده که از آن حضرت سرزده نه‌خاصیت خربزه. حال اگر مثلاًدر زمان فراگیری کرونا در اربعین جمعیت زیادی در کربلای معلی جمع شدند و بیمار نشدند، آیا دلیل بر این است که بیماری مسری در حرم امامان یا شهری که حرم امامی در آن قرار دارد، قدرت سرایتش را از دست می‌دهد؟ حتما خیر! این موارد کرامت و معجزه است؛ یعنی از امور خارق‌العاده‌است که بر اساس حکمت اهل‌بیت(ع) رخ می‌دهد و اگر قرار باشد همیشگی باشد دیگر خارق‌العاده و معجزه نیست! گذشته از این، اگر حرم امام و شهر امام ایمنی‌ساز بود، چرا مردم شهر امام مریض می‌شوند و چرا در آن شهر بیمارستان و درمانگاه وجود دارد؟ به چه دلیل قرآنی و روایی حرم امامان معصوم(ع) و مجالس اهل‌بیت(ع) همواره از هر نوع آفت دور است؟ بله، اگر اهل‌بیت(ع) – که بر کائنات تسلط دارند- بر سلامت کامل اهل مجلس و حاضران در حرم و مجاوران اراده‌ای داشته باشند، از باب کرامت و اعجاز این اتفاق می‌افتد؛ ولی از کجا می‌توان دریافت که آنها همواره چنین اراده‌ای داشته و دارند؟ اگر بخواهیم مساله را عمیق‌تر بررسی کنیم، باید به مساله معجزه و کرامت نگاه دقیق‌تری بیفکنیم. در قرآن آمده که گاه‌به پیامبر اکرم(ص) مراجعه و از آن حضرت مطالبه معجزه می‌کردند، ولی پاسخ منفی می‌شدند، چرا؟ زیرا-چنانکه اشاره شد- معجزه امری خارق‌العاده است که براساس اراده الهی و خارج از قوانین طبیعی رخ می‌دهد و امر فراگیری نیست، بلکه بسیار نادر ازسوی پیامبر یا امامی که منصب الهی دارد، رخ می‌دهد و هدف‌دار است و هدف‌آن می‌تواند هدایت کسانی باشد که به‌طور طبیعی ابزار هدایت برای آنها فراهم نیست یا حکمت اقتضا دارد به‌صورت ویژه ابزار هدایت برای آنها فعال شود. امامانی که افراد بسیاری را به کرامت و اعجاز شفا داده و می‌دهند، خود بیمار می‌شدند. روایات متعددی داریم که امامی بیمار می‌شده و دارو مصرف می‌کرده است؛ یعنی اهل‌بیت(ع) همواره دلانش کرده‌اند جنبه‌بشری بودن آنها کمرنگ نشود و مردم فضایل و جهات برتری آنها را در زندگی عادی و بشری آنها جست‌وجو نکنند.

در این خصوص می‌توان به علم امام نیز مثال زد؛ علم امام یک مساله کلامی مهم است و در آنجا بین علمای شیعه اتفاقی است که امام درصورتی که مصلحت بدانند اراده کند، مطلع و آگاه می‌شود و آگاهی او دائما باغفل نیست. در روایات هست که در سفر تبوک ناقه پیامبر اکرم(ص) گم شد. اصحاب به‌دنبال مرکب حضرت اطراف را جست‌وجو می‌کردند، برخی منافقان به طعن گفتند او مدعی است با خدا ارتباط دارد و از غیب خبر می‌دهد، ولی نمی‌داند مرکب گمشده‌اش کجاست؟! حضرت در آن‌کش به این طعن بلافاصله گفتند: «به خدا قسم من چیزی غیر از آنچه کش به من تعلیم ندهد نمی‌دانم و هم اکنون خودم را به محل آن رهنمون فرمود و او در این دره در فلان شکاف است و افسارش به درختی گیر کرده و همان‌جا مانده است.» پیامبر(ص) با دست به آن شکاف و تنگه میان دو کوه اشاره کرد و فرمود: «حالا بروید و آن را بیابورید! رفتند و حیوان را آوردند. فرمایش حضرت بدین معنی است که من اگر بخواهم بدانم می‌دانم و چنین نیست که ضرورت باشد همه چیز را باغفل بدانم؛ یعنی زندگی پیامبر اکرم(ص) نیز مانند دیگران محکوم به قوانین طبیعی است؛ آن حضرت نیز اگر ویروسی در جامعه گسترش یابد، برحسب قوانین طبیعت ممکن است بیمار شوند.

در غررالحکیم آمده «حضرت علی(ع) فرمود: «إن الله الله لاينقض حکمته فلذا لک لا تقع الإجابة فی کل دعوة» یعنی کرم خدا حکمتش را نقض نمی‌کند؛ از این‌رو اگر حکمت اقتضا داشته باشد دعای کسی مستجاب نشود، کرم خدا باعث نمی‌شود دعای او مستجاب شود، بلکه کرم خدا موجب می‌شود خدا هرطور صلاح بداند به‌جای استجاب دعای او جایگزینی قرار دهد در دنیا یا آخرت. یکی از حکمت‌های مهم خدا این است که جریان طبیعی برقرار باشد: «ابی‌الله ان یجری الاشیاء الا باسباب» (کافی، ج ۱، ص ۱۸۳) یک وقتی حضرت موسی(ع) بیمار شد. بنی اسرائیل نزد او آمدند و بیماری او را شناختند و گفتند: «اگر فلان دارو را مصرف کنی، شفا یابی.» موسی(ع) گفت: «مداوا نمی‌کنم تا خدا مرا بی‌دوا بهبود بخشد.» پس بیماری او طولانی شد. خدا به او وحی فرمود: به عزت و جلالم سوگوئگ! تو را عافیت نمی‌دهم تا به دوابی که گفته‌اند درمان کنی. پس موسی به بنی اسرائیل فرمود: «دارویی که می‌گفتید به آن مرا معالجه می‌کنید، بیابورید.» دارو را آوردند و او استفاده کرد تا بهبود یافت. نقل است که این واقعه برای حضرت موسی سوال شد. خدای تعالی به او وحی فرستاد: «خواستی حکمت مرا با توکل خود باطل کنی، چه کسی غیر از من داروها و منفعت‌ها را در گیاهان و اشیا قرار داد؟» (ر.ک: جامع‌السعادات، ج ۳، ص ۲۲۸)

علم و توانایی و عقل نقش مهمی ایفا می‌کنند؛ اینها نعمت‌های بزرگ خدا هستند و شرک چنین نعمت‌هایی استفاده از آنها و رعایت آنهاست. ممکن است اهل‌بیت(ع) کسی را که به داروی بیماری‌اش آگاهی دارد و توان تهیه آن را نیز دارد، شفا دهند و فرد دیگری را که به دارویش آگاهی ندارد یا توان تهیه آن را ندارد مشروط به اینکه حکمت اقتضا داشته باشد، به کرامت و اعجاز شفا دهند.

خلاصه‌اینکه مریض شدن در دستگاه اهل‌بیت(ع) به‌معنای ضعف جایگاه آنان نیست، بلکه به این معناست که آنها تنها جایی که صلاح بدانند و اقتضای آن باشد، برخلاف جریان طبیعی اراده می‌کنند و این جزء معارف اهل‌بیت(ع) است و انتظار بیش از این خارج از تعلیم آنهاست و درحقیقت یک آسیب است که آن ناشنایی با تعلیم اهل‌بیت(ع) حاصل می‌شود و آثار سوء مهمی دارد که یکی از آنها سرد کردن و جدا کردن مبتلانی در این مجالس از اهل‌بیت(ع) و فاصله انداختن بین آنها است.